

معرفی های اجمالی

رویارویی با حکومت بود علنی شد و حکومت نیز بدان فرمان داد. جریان کتابت، تدوین، نشر، شرح، آموزش سنت در سده های مختلف با تفاوت هایی پی گرفته شد. در مدارس مختلف هزاران، هزار از علاقه مندان برای فهم حدیث نبوی زانوی تعلم زدند، آموختند، نوشتند و نشر دادند و بدین سان میراث مکتوب اسلامی را رونق بخشیدند. آقای محمود ابراهیم دیک جریان نگارش و نشر سنت در قرن ششم را به بحث نهاده و رویکرد مسلمانان بدان را در این قرن از زاویه های گونه گونی بررسی کرده است. او کتاب را در چهار باب سامان داده است.

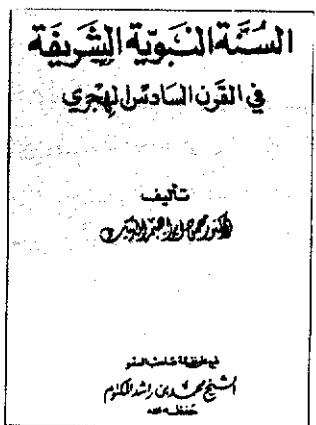
در باب اول در دو فصل از چگونگی تدوین و نشر حدیث از آغاز تا قرن ششم سخن گفته است و نیز از وضع اجتماعی سیاسی و فرهنگی قرن ششم. (ص ۱۹-۱۴۰)

مؤلف در فصل اول سنت را تعریف کرده و از توجه صحابیان به سنت سخن گفته است. او از یکسو عنایت رسول الله را به سنت وامی گوید و تأکید آن بزرگوار را بر کتابت و ضبط آن و از دیگر سوی موضع برخی از صحابیان و حاکمیت را در برابر کتابت و اعلام عدم کتابت را به عنوان سیاست رسمی حکومت، و برای حل رفتار تناقض آمیز حکومت با سیره پیامبر می گوشتد راه حلی بگوید که روشن است ناکام می ماند و به هر حال بر این حقیقت خستو می شود که کسان بسیاری از صحابه به سنت توجهی تام داشتند و بر کتابت تأکید می ورزیدند و حدیث را می نوشتند. (ص ۴۰-۶۴). پس از این مؤلف از تلاش صحابه و

السنة النبوية الشريفة في القرن السادس الهجري. الدكتور محمود ابراهيم الديك، چاپ اول، ۱۴۱۱، دبی، مطابع التجاریه.

سنت دومین و مهم ترین منبع شناخت دین، و در کنار قرآن کارآمدترین مستند بازشناسی آموزه های دینی است. از این روی هم کتاب الهی تأکیدی درخور بر فهم و حفظ آن داشته و هم رسول الله (ص) مؤمنان را بر

کتابت، حفظ و نشر آن ترغیب می کرده است. مؤمنان نیز بر این حقیقت پای می فشردند و از همان روزگاران نخست در ثبت و ضبط و نشر آن می کوشیدند. پس از پیامبر (ص) بلحاظ دگرگونی های سیاسی، این موضوع کاملاً روشن و استوار دستخوش فراز و فرودهایی شد. کسانی عدم کتابت بلکه عدم نشر حدیث و سنت را پیشه ساختند و طرفه آنکه این را به رسول الله (ص) نسبت دادند (اسناد این ادعا یکسر تباه است، این نکته را در مقامی دیگر روشن کرده ایم، ر. ک: فصلنامه تخصصی علوم حدیث) به هر حال پس از آغازین سال های قرن دوم، عدم کتابت که رسمیت یافته بود و حکومت بر آن تأکید می ورزید، دوده شد و کتابت و تدوین و نشر که پیش از آن جریان پنهانی و



چهل حدیث را از چهل شیخ حدیث از چهل شهر جمع کرده است «جزءها»، «اطراف الاحادیث»ها، «مسلسل»ها «سیرها» و شمایلها». مؤلف در ذیل تمام این عناوین هم عنوان را توضیح داده و هم کتاب‌های نگاشته شده در این قرن را یاد کرده است. (ص ۱۹۸-۲۱۸).

در فصل سوم از باب دوم کوشش عالمان قرن ششم هجری درباره علوم حدیث و رجال آن کاوش و گزارش شده است. مؤلف این مبحث را ذیل ده عنوان عرضه کرده است «جرح و تعدیل» «رجال الحدیث و اسماء الرجال»، «المؤتلف والمختلف»، «علل الحدیث»، «غریب الحدیث»، «ناسخ الحدیث و منسوخه»، «شروح السنة النبویة الشریفه»، «التصنیف فی عوالی الحدیث»، «علوم حدیث در نگاشته‌های مستقل» مانند «الألماع الی معرفة اصول الروایه و تقیید السماع» قاضی عیاض (م ۵۴۴)، «واژه‌شناسی‌ها و ...». (ص ۲۱۹-۲۶۰).

در فصل اول از باب سوم، چهار کتاب مهم حدیثی نگاشته شده در این قرن را به تفصیل معرفی کرده است. «جامع الأصول» ابن اثیر، «الفرودس بمأثور الخطاب» ابن شیرویه، «مصابیح السنه» بغوی و «شرح السنه» او. در بررسی این کتاب‌ها از چگونگی تألیف، هدف مؤلفان از نگارش آنها، شیوه مؤلفان در تدوین و نگارش و آثار نگاشته شده درباره این آثار سخن گفته است (ص ۲۶۲-۳۰۳). و به همین سبک در فصل دوم این باب، برخی از کتاب‌های مهم «علوم حدیث» و «رجال الحدیث» را بررسی و گزارش کرده است، مانند «الألماع ...» که بیشتر از آن یاد کردیم؛ و به تفصیل از آن سخن گفته است. «و الأنساب سمعانی»، «غوامض الأسماء المبهمة الواقعة فی متون الأحادیث المسنده» ابن بشکوال و ... (ص ۳۰۷-۳۶۲). و بالاخره در فصل سوم از این باب کتاب‌های نگاشته شده درباره «احادیث مجعول و موضوع» را شناسایی و شناسانده است، مانند «تذکره الموضوعات» محمد بن طاهر مقدسی قیسرانی، «الموضوعات» ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی و ... (ص ۳۶۷-۴۱۱).

و آنگاه در باب چهارم که نصفی از حجم کتاب را به خود اختصاص داده است، محدثان در این قرن را معرفی کرده است در پنج فصل هر فصلی ویژه دیاری، عراق، شام، مصر، آندلس و مغرب و افریقا. در معرفی محدثان نام، گزیده‌ای از شرح حال، استادان و مشایخ، شاگردان و آثار آنها سخن گفته است. و در پانوشته‌ها به تفصیل منابع شرح حال و سوانح زندگانی محدثان را یاد کرده است. (ص ۴۲۱-۷۹۲). کتاب افزون بر فهرست موضوعات و منابع و مصادر فقط یک فهرست

تابعین در حراست از ساحت حدیث و رویارویی آنها با حدیث آفرینان و دروغ‌گستران یاد می‌کند و از «دار الحدیث»های شهرهای مختلف سخن می‌گوید که در آنها مردمان به آموزش و فهم حدیث اشتغال داشته‌اند. (ص ۶۴-۸۰).

گزارش تدوین رسمی حدیث پس از قرن اول نگاهی گذرا به جریان حدیث نگاری حدیث از قرن‌های دوم-پنجم بحث‌های بعدی کتاب است. (ص ۸۱-۱۰۱).

فصل دوم ویژه گزارش وضع سیاسی اجتماعی و فرهنگی قرن ششم هجری است که در دو مبحث پرداخته شده است. در مبحث اول از وضع سیاسی حاکمیت‌ها، دگرگونی‌های حکومتی، درگیری، نزاع‌های مذهبی و ... سخن گفته است و در مبحث دوم از وضع فرهنگی و علمی بویژه از چگونگی حدیث و مدارس حدیثی (ص ۱۰۵-۱۴۰) پس از آنچه آمد، باب دوم آغاز می‌شود که موضوع اصلی کتاب است و مؤلف بدان عنوان «مناهج المحدثین فی القرن السادس الهجری» داده است. این باب دارای سه فصل است. در فصل اول شیوه‌های تلقی حدیث را گزارش کرده است، او ابتدا طرق تحمل حدیث یعنی سماع، قرائت، مناو له، کتابت، اجازه و ... را تعریف کرده و چگونگی آنها را نمایانده و آنگاه نمونه‌های عینی این تلقی‌ها را در قرن ششم نشان داده است. (ص ۱۴۵-۱۷۹).

در فصل دوم این باب از تألیف و چگونگی آن بحث کرده و در موضوعات مختلف دانش حدیث چندی و چونی آثار مکتوب عالمان در این قرن را نشان داده است.

او این بحث را با عنوان «علم الحدیث روایة» آغاز کرده است و ابتدا از لزوم کتابت و وجوب آن بحث کرده و اهمیت کتابت و نگارش در حدیث و حدیث‌گزار را باز گفته است و در پی آن شاخه‌های گونه‌گون آن مانند «علم الجرح و التعدیل»، «علم رجال الحدیث و اسماء الرجال» «علم علل الحدیث» «علم مختلف الحدیث»، «علم غریب الحدیث» و ... را گزارش کرده است.

مؤلف تصنیف‌ها و نگارش‌های عالمان قرن ششم را در ذیل عناوینی طبقه‌بندی کرده است مثل «جمع بین صحیحین» مانند «الجمع بین الصحیحین محمد بن طاهر قیسرانی (م ۵۰۷) که چاپ شده است، «جمع کتاب‌های شش‌گانه در مجموعه‌ای واحد» مانند کتاب بلندآوازه «جامع الأصول ابن اثیر جزری [م ۶۰۶]»، «جمع و تدوین احادیث کتاب‌های متعدد مانند «مصابیح السنه بغوی (م ۵۱۶)» «گزینش‌ها» مانند «الترغیب والترهیب» قرشی، تمیمی اصفهانی (م ۵۳۵)، «اربعین‌ها» مانند «الاربعین البلدانیه» احمد بن محمد سلفی اصفهانی (م ۵۱۷) که

صورت‌گزینی‌اش استخراج شده است، گاه در بعضی موارد وضوح چندانی به چشم نمی‌خورد. از این رو خواننده در چنین مواردی باید منابع اصلی را که در ابتدای هر بخش فهرست شده است، به مطالعه گیرد.

در جلد اول این مجموعه، از ۴۰ اثر و در جلد دوم از ۱۵ اثر استاد، استفاده شده است. منابع و مآخذی که از کتب استاد شهید مطهری استخراج شده همراه فهرست آیات، روایات، اشعار و اعلام است.

مؤلف در پایان هر فصل، چکیده‌ای از مطالب آن فصل افزوده و در پایان جلد دوم کتاب، فصلی را تحت عنوان «تحریف تاریخ» گشوده است.

گفتار اول کتاب، «ماهیت تاریخ» نام دارد و در آن به تعریف و فلسفه تاریخ می‌پردازد. در این گفتار، کلی‌ترین مباحث مربوط به علم تاریخ جای گرفته است. گفتار دوم «آشنایی با مورخان مسلمان» نام دارد که در آن مورخانی همچون: یعقوبی، ابن هشام، ابن اثیر، طبری، ابوالفرج اصفهانی، جاحظ، عایشه بنت الشاطی و حجت الاسلام دکتر آیتی، به اجمال معرفی شده‌اند. «محیط پیدایش اسلام» عنوان فصل دوم کتاب است که در آن از «مددهای غیبی»، «زنان و دختران در دوره جاهلیت»، «تمدن ایران» و ... بحث می‌شود.

سومین فصل کتاب در جلد نخست، زندگی حضرت محمد (ص) را بررسی و تحلیل می‌کند و در سه گفتار از «زندگی حضرت محمد»، «اقدامات پیامبر برای ساختن جامعه اسلامی» و «عوامل موفقیت اسلام» سخن می‌رود.

«از سقیفه تا قتل عثمان»، عنوان و موضوع فصل چهارم کتاب است. در این فصل، جریان سقیفه، فتوحات خلفای سه گانه و قتل خلیفه سوم تحلیل می‌شود. مؤلف، حکومت حضرت علی (ع) را در فصل پنجم کتاب برمی‌رسد و در آن زمینه به حکومت رسیدن حضرت علی (ع)، ویژگی‌های حکومت علوی و موانع و مشکلات حکومت حضرت علی (ع)، مورد مذاقه و بررسی قرار می‌گیرد.

نخستین فصل جلد دوم کتاب، گفتارهایی درباره ائمه و حکومت امویان است. مؤلف در گفتار اول، نوشته و گفته‌های شهید مطهری را درباره ماهیت حکومت اموی، مرتب کرده است. سپس به شناخت زمینه‌ها و علل صلح امام حسن (ع) می‌پردازد. پس از آن به سسراغ شناخت زمسینه‌ها، علل و پیامدهای نهضت خونبار امام حسین (ع) در محرم سال ۶۱ هجری می‌رود و پس از فراغت از این گفتار، مطالبی را در آثار شهید مطهری درباره امام چهارم، حضرت علی بن الحسین (ع)

دارد، فهرست نام محدثان براساس دیاری که بدان منسوبند. کتاب آقای، دیک، اثری است از جمند، و روشن است که او در سامان دادن بدان رنج گرانی را بر خود هموار کرده است؛ او برای سامان دادن این پژوهش دویست و هفتاد و یک اثر را کاویده که برخی به بیش از ده مجلد فراز می‌آید. کاستی مهم این کتاب این است که، آقای دیک مانند همگنانش حتی به یک منبع و مصدر شیعی مراجعه نکرده و مآلاً از مؤلفان و مصنفان و کوشندگان در احیا و حراست سنت نبوی از شیعه در این قرن سخن نگفته است. به هر حال کار آقای دیک کاری است کارآمد و ارجمند. و شایسته است فاضلان شیعی کشش‌ها و کوشش‌های عالمان شیعی در آستانه «سنت» را بدین سان بکاوند و با شناسایی دقیق تلاش‌های آنان را در سده‌های مختلف بشناسانند.

محمدعلی مهدوی راد

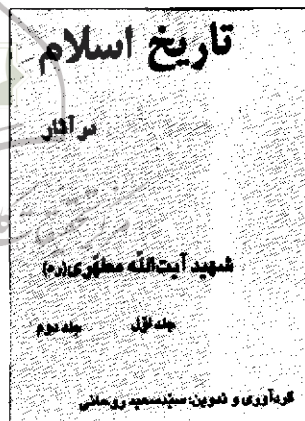
تاریخ اسلام در آثار شهید مطهری، دو جلد، گردآوری و تدوین: سید

سعید روحانی. ناشر: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، معاونت امور اساتید و درس معارف اسلامی، وزیری، ۳۳۶+۳۷۳ص.

کتاب حاضر، مجموعه‌ای است برگزیده از آثار شهید مرتضی مطهری که براساس سرفصل‌های جدید درس تاریخ اسلام، در دو مجلد به

گونه‌ای تنظیم شده است که می‌تواند منبعی برای تدریس تاریخ اسلام مورد استفاده استادان مربوط و دانشجویان قرار گیرد. در جمع‌آوری و تنظیم این مجموعه، گردآورنده کوشیده است تا مطالب شهید مطهری بی‌کم و کاست نقل و هر بخش به متن اصلی ارجاع داده شود تا امانت در نقل به طور کامل حفظ گردد. اجمال و تفصیل مطالب فصول و بخش‌ها، تابع پرداختن استاد مطهری به موضوعات در کتاب‌هایشان است. از این رو، میان کمیت مباحث، تناسب درسی به چشم نمی‌خورد. همچنین مؤلف، برای رعایت حجم مناسب کتاب، از آوردن مطالب تکراری و کم‌اهمیت اجتناب کرده است. تقریباً همه مطالب کتاب، دارای آدرس در آثار شهید مطهری است.

از آنجا که این مجموعه از بخش‌های مختلف منابع اصلی به



زین العابدین می‌افزاید.

فصل دوم کتاب (ج ۲) درباره «ائمه (ع) و عباسیان» است. گفتار نخست این ۹ فصل، زمینه‌های به قدرت رسیدن عباسیان را برمی‌رسد و نمونه‌هایی (۵ فقره) از سیاست عباسیان را یادآور می‌شود. اقدامات و عکس‌العمل‌های امامان شیعه در برابر حکومت عباسی، موضوع گفتار دوم این فصل است. در این گفتار درباره اوضاع سیاسی در عهد امام صادق (ع)، جنگ عقاید، اختلاف دانشمندان در قرائت و تفسیر قرآن، پیدایش زنادقه، متکلمان و صوفیه بحث می‌شود. اهتمام شیعه به مسائل عقلی و عوامل مؤثر در نشاط علمی در زمان امام صادق-علیه السلام- از دیگر مباحث این گفتار است. پس از آن نوشته‌ها و گفته‌های شهید مطهری درباره امام هفتم، حضرت موسی بن جعفر (ع) درج گردیده و در آن شخصیت آن امام گرامی تحلیل شده است.

مؤلف پس از فراغت از زندگی و شخصیت امام کاظم (ع) مطالب سودمندی را در آثار شهید مطهری درباره امام رضا (ع) و دیگر امامان پس از ایشان می‌افزاید. در ذیل مباحث مربوط به امام هشتم، به چند موضوع مهم اشاره می‌شود که برخی از آنها بدین قرار است: مسأله ولایت عهدی امام رضا و نقل‌های تاریخی؛ انگیزه‌های مأمون در ماجرای ولایت عهدی امام هشتم (جلب نظر ایرانیان، فرونشاندن قیام‌های علوی، خلع سلاح کردن حضرت رضا (ع))؛ طرز رفتار امام رضا (ع) پس از مسأله ولایت عهدی، ولایت جائز و نماز عید قربان.

محافظة شدید و شهادت امام، دو موضوع مطرح شده درباره امام حسن عسکری (ع) است. اما درباره حضرت صاحب الزمان (عج) این مباحث به ترتیب قرار گرفته‌اند: انتظار فرج، دو گونه انتظار، انتظار ویرانگر، انتظار سازنده، مشخصات انتظار بزرگ، بیان علی (ع) درباره مهدی موعود، اثر اعتقاد به مهدویت در تاریخ اسلام (قیام مختار و اعتقاد به مهدویت، سخن زهری و شهادت زید بن علی، قیام «نفس زکیه» و اعتقاد به مهدویت، نیرنگ منصور خلیفه عباسی، محمد بن عجلان و منصور عباسی، سخن دعبل) اعتقاد به مهدویت در جهان تسنن و بیان جاحظ.

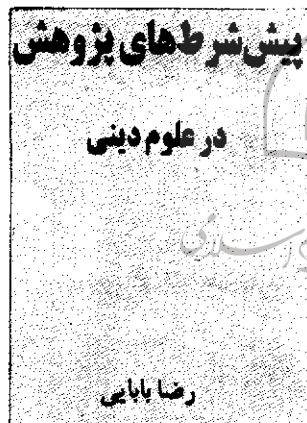
همان‌طور که پیش‌تر گفتیم در پایان جلد دوم، ذیل یک پیوست، بحثی با عنوان و موضوع «تحریف تاریخ» آمده است که بسیار سودمند و نکته‌سنجانه است. از استاد شهید مطهری در این پیوست، سخنان و نوشته‌های درج گردیده که نگاه هوشمندانه ایشان را به دین و دینداری نشان می‌دهد. این پیوست با «معنا و انواع تحریف» آغاز می‌شود و پس از آن «عوامل

تحریف» مورد بررسی قرار می‌گیرد. به اعتقاد شهید مطهری، عوامل تحریفات تاریخی، عبارتند از: اغراض دشمنان، تمایل بشر به اسطوره‌سازی و افسانه‌پردازی، عوام‌زدگی و ... ایشان، مسؤول تحریفات تاریخی را علما و عامه مردم دانسته و هشدار می‌دهد که باید با این پدیده شوم مقابله کرد.

خطرات تحریف، وظیفه علمای امت و وظیفه توده مردم از دیگر مباحث این «پیوست» است.

گردآورنده این مجموعه با افزودن نیت‌های تفکیکی و چکیده مطالب در پایان هر فصل و دادن ترتیب منطقی به مباحث، این مجموعه را خواندنی و بسیار مفید کرده است. توفیقات بیشتر گردآورنده را از خدای متعال خواستاریم و از همو تعالی روح و آرامش ملکوتی برای روح استاد شهید مطهری-رضوان الله علیه- درخواست می‌کنیم.

رضا بابایی



پیش شرط‌های پژوهش در علوم دینی، رضا بابایی. ناشر: مرکز فعالیت‌ها و پژوهش‌های قرآن و معنوت. چاپ اول، ۱۳۷۸، رقمی، ۲۱۴ص.

نویسنده در مقدمه کتاب از نابسامانی وضعیت تحقیق در کشور و بویژه در حوزه‌های علمیه اظهار نگرانی کرده و می‌نویسد: «بسیاری از تألیف‌ها و نوشته‌های روزگار ما، به گزارشی آشفته و

بی‌قاعده، نزدیک‌ترین تا تحقیق. اگر نویسنده‌ای، آرای تنی چند از بزرگان را برهم زد و نوشتار خود را از نقل قول‌های بلند و کوتاه‌آکند و آنگاه خواننده را به اجبار، نتیجه‌ای خوراند که از مقدمات کتاب، بسی دور و بیگانه است، جز آنکه زحمتی به خود داده و لقمه‌ای را دور چند صد سرگرنده است، برگی بر کتاب تحقیق نیفزوده است و قطره‌ای آب بر کام عطشناک حق جویان نیفشانده است؛ سهل است که آنان را به سرکشتگی بیش‌تر افکنده است. شهوت تألیف، کم از شهوت‌های دیگر نیست. تحقیق و پژوهش، نیازی است که فطرت‌های بیدار را پیوسته نهیب می‌زند و خواب را از سر زنده‌دلان ربوده است. اما کتابسازی و کارنامه‌خویش را از عناوین کتاب‌ها و مقالات انباشتن، بیماری صعب‌العلاجی است که زودا به مرگ نام و یاد مؤلف انجامد». (ص ۲۸-۲۹).

زیر بر تحقیق او وارد خواهد شد: ژرف و زیبا از آب در نمی آید؛ انگیزه ای برای اعلان کاستی ها و ناراستی های آن نیست؛ نگاه تحقیق به فراتر از آرای معمول، راه نمی یابد... (ص ۹۸).

۱۰. پرهیز از جزئی نگری و کلی گویی.

۱۱. دسترسی به منابع معتبر و مصادر اصیل.

۱۲. از صفر نیاغازیدن.

۱۳. اندیشه ورزی و عقل مداری.

۱۴. تسلط بر زبانی غیر از زبان مادری.

۱۵. رعایت موازین رو ساختی. نویسنده در رو ساخت هر تحقیقی، امور زیر را لازم می شمارد: شیوه نگارش؛ به کار بستن آرایه های صوری و معنوی؛ تنظیم و چینش مطالب؛ تیربندی و انتخاب نام مناسب. سپس درباره هر یک توضیحاتی را می افزاید.

۱۶. آشنایی با شیوه های نگارش و قالب های نوشتاری. تفاوت قالب مقاله و کتاب و طرح اولیه تحقیق پیش از نگارش، یادداشت برداری، شیوه استفاده از مآخذ و منابع و ویژگی های مقالات علمی-دینی از مباحث این بخش کتاب است.

۱۷. نهراسیدن از نتایج نوپدید و نامعمول. نویسنده این بخش از کتاب را با این بیت از حافظ آغاز کرده است و روح مطالب خود را با همین بیت به خواننده القا می کند:

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو

نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند

۱۸. آگاهی از آثار اعلان نتایج تحقیق.

۱۹. سخن خود را سخن آخر نپنداشتن. نویسنده در این قسمت از کتاب، به تفصیل درباره تعصب و آفت های آن در امر تحقیق سخن می گوید.

۲۰. پرهیز از کتاب سازی. کتاب سازی، رویه ناهنجار و دور از تقوایی است که اینک بسیاری از نویسندگان حرفه ای به دام آن افتاده اند. این شیوه ناپسند را نویسنده مورد ارزیابی قرار داده و آفات و آثار آن را برمی شمارد.

در پایان کتاب «کتابشناسی پژوهش» آمده است و نویسنده مشخصات کتابشناختی ۳۲ اثر را در این موضوع بر شمرده است. از ویژگی های اثر حاضر، نشر روان و صمیمی آن است.

رضا علیزاده

در همین مقدمه، نویسنده به تفصیل درباره آفت تقلید و آسیب رسانی آن به جریان تحقیق در علوم دینی می پردازد. موضوع اصلی کتاب، بایسته های پژوهش و شرح و توضیح آنها است، که عبارتند از:

۱. روحیه تحقیق. در این بخش، ضمن تعریف و توضیح روحیه تحقیق و آثار آن، پاره ای از نشانه های دانشمندی را که در او روح تحقیق زنده است، برمی شمارد.

۲. تتبع. به عقیده نویسنده، تتبع یکی از اضلاع هندسه تحقیق است. وی میان تتبع و تحقیق فرق می گذارد و نخستین را مقدمه دومین می داند. وی همچنین توضیح می دهد که بسیاری از نوشته های موسوم به تحقیق در حوزه علوم دینی، در واقع تتبع و جستجو است. جستجو و جمع آوری منابع و آراء اگر چه در جای خود مغتنم و گاه مقصود بالذات است، نباید همواره نشانه اصلی و غایت قصوای نویسنده و محقق قرار گیرد.

۳. کاربست ابزار کارآمدتر. از آنجا که پژوهش، در واقع فن است، مانند هر فن و صنعت دیگری نیاز به ابزارهای مناسب خود دارد. از این رو هر گونه توسعه و غنی سازی در فن آوری تحقیق، نتایج بهتری را در پایان به دست می دهد. این بخش از کتاب برای روشن تر شدن فواید فن آوری در ابزار تحقیق نگارش یافته است.

۴. برگرفتن بهترین و مناسب ترین شیوه در تحقیق.

۵. ثبوت گرایی؛ آنگاه اثبات گرایی. توضیح نویسنده درباره این پیش شرط، بدین قرار است: «حقیقت از آن جهت که حقیقت است، ثبوت دارد و اگر پرده از رخسار آن برداشته شود، به اثبات نیز می آراید. همیشه آنچه اثبات می شود، ثبوت ندارد و هر چه در نشئه ثبوت است، اثبات شدنی و یا اثبات شده، نیست. برخی همه هم و غم خود را مصروف اثبات مطلبی می کنند که پیش تر خود به ثبوت آن دست نیازیده اند». (ص ۷۲)

۶. هدفمند بودن. مراد نویسنده از هدفمندی در تحقیق، آن است که محقق به نیکی بداند که در چه فضایی تحقیق می کند و به کجا می رود و چه از او و تحقیق او ساخته است. وی هدفمند بودن تحقیق را به معنای اصرار بر اثبات مدعایی ندانسته و برای آن پنج رکن می شمارد. (ص ۷۸-۷۹).

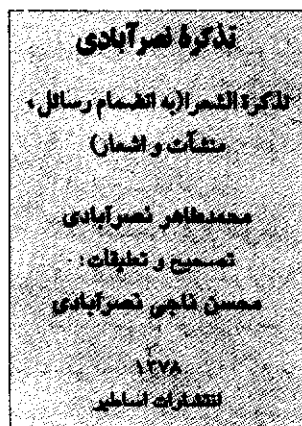
۷. ابتکار و نوآوری.

۸. خودداری از تعجیل در عرضه.

۹. آزادی عمل و دلخواه بودن موضوع تحقیق. اگر محقق در موضوع تحقیق، آزادی و صرافت طبع نداشته باشد، آسیب های

تذکره نصرآبادی: تذکره الشعرا (به انضمام رسائل، منشآت و اشعار)،

محمدطاهر نصرآبادی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات: محسن ناجی نصرآبادی، ج ۲، ج ۱، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۸ ه. ش.



تذکره نصرآبادی متن شناخته‌ای است. سال‌ها پیش زنده یاد وحید دستگردی این کتاب را به طبع رسانید و اگرچه آن چاپ با موازین

متن شناختی امروزین سازگار نبود، تاکنون بیشتر پژوهندگان ادب و تاریخ ایران سده یازدهم هجری، از طریق چاپ وی -هریک به نوعی- از آگاهی‌های بسیار و متنوع این اثر ذوجوه بهره‌مند شده‌اند.

انتظار می‌رفت کوششی در راه تجدید تصحیح تذکره نصرآبادی صورت بندد. طبع و تصحیح جدید آقای محسن ناجی نصرآبادی، پاسخی است به این انتظار.

کوشش آقای ناجی نصرآبادی -که اصالتاً یزدی و باشنده مشهد مقدس‌اند و لذا ایشان زادگاه نویسنده تذکره را حتی اگر ندیده باشند- برای همگان یک فائده دارد و برای راقم این سطور دو فائده: فائده همگانی آن است که عموم خوانندگان به چاپی منقح‌تر از چاپ وحید و فهارس و پیوست‌های سودمند و تفصیلی آن دسترسی دارند. فائده خاص بنده آن است که بهانه‌ای می‌یابم تا چند سطر درباره این کتاب شگفت‌قلمی کنم و تجدید عهدی با پاره‌ای اندیشیده‌هایم در سؤالی ایام بنمایم.

تذکره نصرآبادی -به عقیده بنده و بی‌هیچ اغراق و مبالغه- یکی از مایه‌ورترین مآمنامه‌های ادب و تاریخ ایران و در نوع خود کم‌نظیر، بلکه بکلی بی‌نظیر و منحصر به فرد است.

اگرچه این کتاب یک تذکره الشعرا بظاهر ساده صفوی است که تألیفش به سال ۱۰۸۳ ه. ق. و به نام شاه سلیمان آغاز شده و تا سال ۱۰۹۰ نرم‌نرم تکمیل می‌گردیده (ر. ک: ص ۴۹۱ و پنچ)، و ویژگی‌هایی چند دارد که آن را از اقرانش ممتاز می‌سازد و در پایگاهی بی‌بدیل قرار می‌دهد.

چندی پیش استاد نجیب مایل‌هروری در گفتگویی دوستانه با نگارنده درباره تذکره نصرآبادی گفتند: «بعضی از کتاب‌ها به تنهایی یک ایران‌اند و من گمان می‌کنم اگر از دوره صفوی جز تذکره نصرآبادی برجا نمانده بود، همین کتاب برای شناخت آن دوران کفایت می‌کرد».

عقیده بنده این است که به حقیقت دو اثر کلان فرهنگی فراهم آورده او آخر روزگار صفوی، یعنی ریاض‌العلمای میرزا عبدالله اصفهانی (مشهور به افندی) و تذکره الشعرا نصرآبادی، در کنار هم بهترین ماده را برای تدوین تاریخ فرهنگی و ادبی و اجتماعی دوره صفوی فرادست می‌نهند و ما را از بسیاری این در و آن در زدن‌ها، و به قول صائب -«هرزه‌گردی‌ها»، نجات می‌دهند.

ریاض‌العلمای میرزا عبدالله اصفهانی و تذکره الشعرا نصرآبادی، هرچند در سبک و سیاق تدوین و تبویب و نوع اطلاعات، تفاوت‌های بنیادین و تمایزهای بین‌دارند، در انباشتگی از آگاهی‌های ریز و درشت و رنگارنگ و گاه عجیب و غریب همانندند. مصراع مولانا که گفت: «یک سینه سخن دارم، همین شرح دهم یا نه؟»، لسان حال این دو کتاب است. این دو اثر، گاه ما را، مستقیم و غیرمستقیم، به زوایایی از حیات و عوام آن عهد و پیدای پنهان جامعه و مردم رهنمون می‌شوند، که نفوذ به آن گوشه‌ها و کاوش آن کنج‌ها، حتی با وسایل پیشرفته خبرگیری و خبررسانی امروزی هم، آسان نیست.

توجهی که میرزا عبدالله و محمدطاهر نصرآبادی، هر یک در حیطه کار و علاقه خود به بعضی جزئیات و نکات پیش پا افتاده نما نشان می‌دهند، خالی از غرابت نیست، و ایشان را از دیگران متمایز می‌کند.

هرچند باریک‌بینی‌ها و تفحصات میرزا عبدالله اصفهانی، صاحب ریاض‌العلماء، از حیثی عالمانه‌تر و منضبط‌ترست و دستاوردهای گوناگون قابل ملاحظه داشته، نگارنده از وجهی کار نصرآبادی را دارای ارزش بیشتری می‌داند، و آن وجه، میزان نوآوری و ابتکار است.

دقت‌ها و پیجویی‌های میرزا عبدالله تا حد زیادی ثمره پرورش یافتن در مکتب محدثانه و کتابشناسانه علامه محمدباقر مجلسی است. طبیعتاً نبوغ میرزا عبدالله نیز کار خود را کرده و از او یک تراجم‌نگار و کتابشناس، با دقت یک محدث، ساخته است. (با وام‌کرد تعبیرهای امروزی) می‌توانیم گفت: میرزا عبدالله اصفهانی یک فارغ‌التحصیل موفق از پژوهشکده و آموزشکده مجلسی است و دوره کارورزی‌اش را کنار دست علامه مجلسی و به عنوان دستیار او در طرح تحقیقاتی تألیف و تدوین بحار الانوار سپری کرده است.

در مقابل، محمدطاهر نصرآبادی ظاهراً بیشتر اتکانش بر سلیقه شخصی و ابتکار خود است. به یاد داشته باشیم که نصرآبادی حتی دوره شکوفایی نقد ادبی فارسی را در شبه‌قاره

از میان اشعار شاعران مرد کارآزموده‌ای بوده و تجربه‌های دیگری نیز داشته است. وی دو منتخب از دیوان صائب ترتیب داده است: یکی به نام مرآت الجمال که برخی اشعار صائب را در صفت بهار، مهتاب و... دربردارد و در پیوست همین چاپ تذکره (ص ۸۴۷-۸۵۷) آمده است؛ دیگر گزیده‌ای با مقدمه‌ای متور که دست‌نوشته آن در ترکیه هست (ر. ک: ص ۳۷ و دو). همچنین گزیده‌ای از شاهنامه فردوسی ترتیب داده بوده (همان ص) که متأسفانه دست‌نوشته‌ی آن نمی‌شناسیم- و ای کاش به دست افتد!

اینکه نصرآبادی بی‌دریغ و بی‌پروا، اطلاعات ظاهر آفرعی و گاه بی‌ربط را در کتاب خود مجال طرح می‌دهد، سبب شده ما بشوینیم از طریق او به بسیاری از تاریخخانه‌های تاریخ سرک بکشیم و تصویر روشن‌تری از روزگار او به دست بیاوریم. نصرآبادی حتی از این ابا ندارد که گزارش دهد ماترک فلان کس چقدر می‌ارزیده (ص ۵۵) یا خودش گواه و وصول اموال چه کسی بوده و...

شمه‌ای از عقاید شخصی (مانند این که چه کاری عاقبت ندارد: ص ۲۰۹) یا شوخ‌طبعی‌های مردم روزگار (ص ۲۰۵ و ۴۴۰ و...) و داستان‌های تلخ و شیرین عصر او (مانند ص ۲۹۷ و ۲۹۸)، ظاهر آبی هیچ بازدارنده‌ای، در کتاب او راه یافته که سند درجه یک به شمار می‌رود.

متن‌ها، مانند انسان‌ها، طبیعت‌های مختلف دارند و به اصطلاح روانشناسان بین آنها «تفاوت‌های فردی» ملاحظه می‌شود. انسان‌هایی را می‌بیند که همه حرکات و سکناشان معنی دار و هشیارانه است، و انسان‌هایی دیگر که آنقدر در روزمرگی‌ها غرق‌اند، پنداری نرم‌نرم‌هویت ماشینی می‌یابند و از آگاهی و خودآگاهی و هشیاری تهی می‌شوند.

در میان متن‌ها هم برخی آکنده از تقلید و تکرار و قوال‌اند و برخی سرشار از اراده و اختیار و هوشیاری هستند؛ هر کلمه و حتی هر مکث و قطع و وصل و عطفشان حاکی از مطالب ویژه و نازه‌هاست.

ستایشگران تاریخ بی‌هقی یکی از ویژگی‌های آن را همین می‌دانند که بی‌هقی استادانه از راه حرف و صوت، زیر و بم اندیشه‌های خود، احساسات حاکم بر وقایع، و همه ریزه‌کاری‌ها را به خواننده منتقل می‌کند؛ گویی او سینماگر چیره‌دستی است که از طریق بهره‌وری از تصاویر و زوایا و مناظر مختلف پیام خود را در گوش دل بیننده به آوایی رسا فرو می‌خواند.

خیال می‌کنم نصرآبادی نیز تا حدی در کار خود از این شگردها بهره‌مند شده و از دقت در سطر سطر تذکره‌الشعرا و

آنقدرها درک نکرده (ر. ک: شاعری در هجوم منتقدان، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی) از این رو حتی نمی‌توان او را با تجربه‌های امثال خان آرزو (سراج‌الدین علی، ۱۰۹۹-۱۱۶۹ ه. ق.) در حوزه نقد ادبی و شعرشناسی، آشنا و از آنها برخوردار دانست. او پیش از این قیل و قال‌ها می‌زیسته و در کار خود، خواه قوی، خواه ضعیف، به اصطلاح عربی زبانان «سلیقی» بوده است. (شاعر عرب گفت: ولست بنحوی یصول لسانه / ولکن سلیقی آقول فأعرب).

عبارت پردازی‌های کم‌تکلف او که گاه به شیوه محاوره می‌گراید و تعمّدی که گویا در این باب دارد، گیرایی خاصی به اثرش بخشیده؛ ضمناً دست او را هم در بیان مقاصد و ما فی الضمیرش باز گذاشته است.

نمی‌توان زبان و طرز تعبیر نصرآبادی را- مثلاً در جایی که درباره نقد ادبی و قوت و ضعف شعری افراد اظهار می‌کند- با صفاتی مانند «علمی» و «فنی» یا حتی «دقیق» وصف کرد؛ ولی اینقدر هست که از عهده بیان طبقات و درجات و سطوح برمی‌آید و این نکته بی‌اهمیتی نیست.

نوع داوری‌اش را درباره هر شاعر با عباراتی کوتاه به خواننده می‌رساند؛ مانند: «طبع نظمی هم دارد» (ص ۱۵۴)؛ «گاهی فکری [نسخه بدل: فکر شعری] می‌کند» (ص ۱۶۹)؛ و نیز ر. ک: (ص ۲۱۱ و ۲۳۴)؛ «در شعر عربی و فارسی ربط داشت» (ص ۲۳۴)؛ «طبعش خالی از لطفی نبوده» (ص ۱۶۳)؛ و نیز ر. ک: (ص ۱۶۶ و ۱۷۸)؛ «در ترتیب نظم از اقران خود کمی ندارد» (ص ۵۰۳)؛ «طبعش در ترتیب نظم و نثر و حلّ معما هم نهایت لطافت و قدرت دارد» (ص ۲۴۵)؛ «در دقت طبع و سخن‌فهمی و سخن‌شناسی مانند نداشت» (ص ۲۵۵ و ۲۵۶)، و... از کنار هم نهادن اینگونه عبارات‌ها و پیجویی‌ها در سراسر کتاب، فی‌الجمله می‌توان دانست که نصرآبادی با دقت و قوه تمییز خود، کوشیده کار و کارنامه هر سرایشگر را ارزیابی و توصیف کند و از یک گزارشگر و آمارگیر، بسی پیش‌تر و چیره‌دست‌تر است.

گزینش نصرآبادی هم از اشعار سرایشگران، درخور تأمل است. بررسی تذکره نشان می‌دهد که وی در انتخاب اشعار آسانگیر و شتابکار نبوده است. بی‌تردید برخی از بهترین ابیات سبک‌هندی (اصفهانی) را در همین تذکره نصرآبادی می‌توان دستیاب کرد. تجربه نیز نشان می‌دهد محققان ادب پژوه عمده‌تأدر انتخاب‌ها و برگزیده‌های نصرآبادی به دیده عنایت نگریسته و از او بسیار نقل می‌کنند. از سخنان خودش در مقدمه تذکره هم پیداست (ر. ک: ص ۵) که به این مقوله توجه خاصی داشته است. امروز می‌دانیم که نصرآبادی در کار گزیده‌سازی و انتخاب

می‌توان داستان‌ها و ماجراها و حکایت‌ها شنید.

هنر خیام یا هر کس دیگر که آن رباعی‌های مشهور «کوزه‌اندیشانه» را سروده، آن است که خط و خال و ابروی خوبان را در ذره ذره خاک کوی و برزن می‌تواند ببیند. این همان «نگاه متفاوت» است که مردم عادی از آن «کم بهره» یا «بی بهره» اند. ناقد ماهر نیز باید بتواند از همه سخنان و اشارات و تشبیهات محمدطاهر نصرآبادی گفته و ناگفته تاریخ را بیرون آورد. اساساً یک متن پژوه باید متن را به سخن گفتن درآورد و آن متن پژوه کامیاب تر است که بیش از دیگران می‌تواند از هر لفظ «حرف بکشد».

در مملکت ما، که هنوز نفس «تصحیح متون» و احیاء مخطوطات - کما هو حقّه - جا نیفتاده، سخن از افق‌های بالاتر گفتن محل تأمل است، و در عین حال، امری ناگزیر. در این شکی نیست که تصحیح متون پیش از آنکه غایت باشد، ابزار است، و بیش از آنکه شرط کافی باشد، شرط لازم است. باید متن‌هایی منقح و شسته رفته از متون کهن آماده کرد، آنگاه به بازخوانی انتقادی و کالبدشکافی و ژرف‌شناسی همه سویه این متون پرداخت؛ یعنی همان کاری که متن پژوهان عرب با دو لفظ *الدراسة والتحليل* از آن یاد می‌کنند.

امروز با نشر تجدید تصحیح تذکره نصرآبادی به همت آقای محسن ناجی، کار ناقدان و تحلیلگران و شکافندگان، بسیار سهل‌تر از زمانی شده که فقط طبع قدیم مرحوم وحید دستگردی در دست بود. فهارس متعدد و بهره‌وری از نسخ مهم و معتبر در این تصحیح، زمینه کار را بسیار آماده‌تر کرده است. دیگر هیچ بهانه‌ای نباید جست و باید به «دراسه» و «تحلیل» این متن پرسخن نشست. این کار از تاریخدانان و ادب پژوهان متوقع است، و منافاتی با این ندارد که مصحح کوشای کتاب نیز با جستجو و تحقیق بیشتر و اصلاحات پسینی و استدراک‌های ناگزیر در هر چاپ و تجدید چاپ بر صحت و اتقان کار خود بیفزاید و «تصحیح» این متن را از این هم پیش‌تر ببرد و دقیق‌تر سازد و بویژه پاره‌ای سهوهای سجاوندی و حروفنگاری را بزاید.

آقای ناجی نصرآبادی کار خوبی کرده‌اند که رسائل و منشآت و سروده‌های پراکنده صاحب تذکره‌الشعرا را هم گردآوری کرده و پس از متن تذکره قرار داده‌اند.

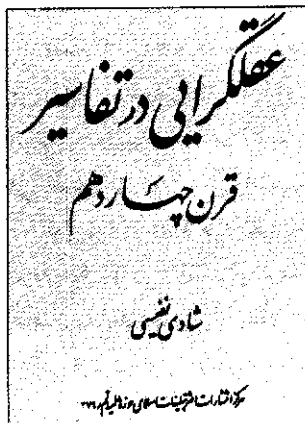
از تذکره‌الشعرای نصرآبادی بسیار می‌توان گفت. حتی می‌خواستیم برگزیده‌هایی از متن را نقل کنیم، ولی هم بیم تطویل هست و هم صعوبت انتخاب از میان آن همه اطلاعات ریز و درشت (مانند داستان تغییر لهجه شاعر سبزواری: ص ۱۴۰ و ...، و نمونه‌هایی که پیش‌تر یاد شد).

بیقین پژوهندگان و ادب‌دوستان - بویژه کسانی که استفاده از این تصحیح را در مقایسه با تصحیح مرحوم وحید سهل‌تر خواهند یافت - مثل نگارنده این سطور از آقای محسن ناجی نصرآبادی سپاس فراوان دارند.

جویا جهانبخش

عقل‌گرایی در تفاسیر قرن چهاردهم، شادی نفیسی، قم، مرکز

انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
حوزه علمی قم، ۱۳۷۹،
۴۵۵ ص، وزیری.



قرن چهاردهم براستی قرن دگرگونی است، دگرگونی در تمام ابعاد فکر دینی و دگرسانی در تمام وجوه فرهنگ اسلامی. کندوکاو در چگونگی این تحول و بازشناسی ابعاد و زمینه‌های این دگرگونی، و

چندی و چونی گستره آن در زمینه‌های مختلف و فرایند آن از جمله پژوهش‌های خوب، کارآمد و برجای مانده است. این کتاب در پی آن است که وجهی از وجوه این تحول را براساس پنج تفسیر شاخص این قرن بکاود و از این رهگذر چگونگی تأثیر تحولات این قرن را در نگارش این آثار باز گوید.

کتاب در دو فصل سامان یافته است؛ در فصل اول نویسنده تحولات قرن چهاردهم را پی‌گیری کرده و چگونگی آشنایی مسلمانان با این تحولات و تأثیر آن در حوزه فرهنگ اسلامی را واگفته است. در بخش اول از فصل اول چگونگی نگرش مسلمانان به تحولات جدید تبیین شده است و آنگاه تحول نهاد و نگرش سیاسی در این قرن و تأثیر آن بر حوزه تفکر دینی بررسی شده است. بخش سوم ویژه تأثیر پژوهش‌های خاورشناسان بر حوزه تفکر دینی است.

در بخش چهارم، تأثیر مکاتب جدید اجتماعی - اقتصادی و فلسفی را بر آن و در آخرین بخش نیز تأثیر دستاوردهای جدید علمی و کلامی مسیحیت را بر حوزه تفکر دینی و تفسیر بررسی شده است. نویسنده بر روی هم در این چند بخش کوشیده است نشان دهد که چگونه مواجهه جهان اسلام، با تمدن مغرب زمین، دانش، نگرش آنان گرایش‌های مسلمانان را دگرگون ساخت. دگرگونی‌ای که پیامد آن تحول در حوزه معرفت دینی، از جمله تفسیر بود و موجب شد تا مباحث سیاسی، اجتماعی و علمی به تفسیر راه یابد، موضوعاتی قرآنی نظیر وحی، ملائکه،

اشاره دارد و خود در موارد متعددی در توضیح این دسته از آیات به اجمال و تفصیل به کشفیات علمی اشاره کرده است. مهم اینکه، آنچه را که از علوم در تفسیر آیات قرآن آورده اند، مسلم انگاشته، برای تفسیر وحی دارای صلاحیت تلقی کرده اند، هر چند استواری آن دیدگاههای علمی و اصلاً صلاحیت ایشان در مقام قضاوت در این باره محل تأمل می باشد.

از نظر مفسران المنار، قرآن کتاب هدایت است و همه آنچه مربوط به هدایت و سعادت دنیا و آخرت است؛ در آن گرد آمده و تصریح می کنند قرآن نازل نشده تا قانونی دنیوی همچون قوانین فرمانروایان باشد و نه کتاب پزشکی برای مداوای بدنها و نه تاریخ بشری برای بیان حوادث و وقایع و نوشته ای برای راههای کسب درآمد؛ چون خداوند همه این امور را در توان و قدرت بشر قرار داده و آنها را متوقف بر وحی از سوی خداوند نساخته است. به نظر می رسد از نظر ایشان قرآن با اشاره به پدیده های طبیعی بر صفات قدرت، علم، حکمت، لطف و رحمت خداوند استدلال می کند و ایشان نیز خود نتیجه گیری های کلامی از آیات علمی را به موارد مختلف و متنوعی بسط می دهند.

«الجواهر» تفسیر دیگری است که در این پژوهش به بررسی روش تفسیری او پرداخته شده است. از نظر مفسر الجواهر «قرآن» مسلمانان را به اندیشیدن در طبیعت و فراگیری علوم تشویق و بلکه بالاتر از آن، امر کرده است؛ چرا که نه تنها درک توحید و شناخت برخی صفات خداوند با فراگیری علوم میسر است بلکه ایمان به آخرت هم با پرداختن به برخی انواع آن محقق می گردد. او دست یابی مسلمانان به مجد و عظمت گذشته و رهایی از بند حقاتر و زبونی را در شناخت کامل آنان از آیات علمی قرآن دانسته، تحقق وعده نصرت الهی و برتری امت اسلام و بقا آن را در گرو علم می داند. طنطای در مقام تفسیر، اهتمام زیادی به ارائه شگفتی های طبیعت و دانستی های علمی دارد و در این راه از کشیدن جدول و ارائه عکس هم دریغ نمی ورزد؛ در عین حال از ذکر خدا غافل نمی شود و جابه جا در ضمن بحث علمی یا در پایان آن، مخاطب را به خدا توجه می دهد. او علاج ذلت و حقاتر مسلمانان و طریقه درست شناخت خداوند را در گرو علم می داند؛ و در تفسیرش می گوشت تا تمام آنچه را مسلمانان به دانستن آن نیازمندند، در حد توان و شناخت خود ارائه دهد. او می خواهد به تنهایی آنچه را باید در طی قرون به دست می آمد، در مدت زمان اندکی ارائه دهد و راه پرفراز و نشیب رسیدن به علم را میان برزند. برای او تفسیر آیات بهانه ای بیش نیست؛ از این رو به مناسبت کلمه یا آیه ای که در مورد جهان طبیعت آمده به بیان مفصل مطالب علمی پیرامون آن می پردازد تا

جن، معجزات پیامبران و قیامت و مباحثی نظیر اعجاز قرآن و قصه های آن دوباره مطرح شده، از منظری نو مورد بررسی قرار گیرند. زمینه ای فراهم آید تا باوری فراگیر به وحدت موضوعی قرآن و شمول آن شکل گیرد و بالاخره سبک های نوین تفسیری و نیز روش های جدید تفسیری، موضوعی و مقاله ای پدید آیند. بازگشت همه این دگرگونی ها به اهمیت و اعتبار یافتن عقل و یافته های آن در حوزه معرفت دینی در مقام تفسیر قرآن است. این عقلگرایی در تفسیر در جهات مختلفی نمودار می گردد که البته این جهات در تمام تفاسیر به یک حد شکل نگرفته است.

فصل دوم عهده دار تحلیل و گزارش سه رویکرد در تفسیر قرآنی است که مشخص ترین نمود آنها عقل گرایی است. بدین منظور نویسنده، دو موضوع مهم قرآنی را برگزیده و در هر موضوع محورهایی را برای تحقیق در نظر گرفته است. برای بررسی تفسیر آیات درباره این دو موضوع به پنج تفسیر مهم این دوره (المیزان، المنار، الجواهر، فی ظلال القرآن و نمونه) مراجعه کرده است که هر یک از این تفاسیر شاخص یک رویکرد و نگرش به قرآن محسوب شده و در میان تفاسیر معاصر، صاحب سبک و پیشگام شمرده می شوند.

در بخش اول این فصل تفسیر آیاتی از قرآن را برگزیده اند که در آنها از طبیعت و علوم سخن گفته شده است. آیاتی که انتخاب شده اند گویاترین و مشخص ترین قسمت قرآن به شمارند که بهره بردن از علم در تفسیر آنها بیش از هر جای دیگر از این کتاب الهی ممکن است.

نویسنده ابتدا نظر مفسران را درباره عقل و علم به دست داده و سپس وارد تفسیر آیات شده است که در این مورد نیز دو نوع ارتباط با علم بررسی شده است: نخست، مواردی که آیات با یافته های علمی کمال هماهنگی را دارند و مفسران می توانند از علم در تفسیر بهره برند؛ دوم، مواردی که به علت ناهمخوانی ظاهری بین تفسیر آیات و علم، این استفاده امکان پذیر نمی باشد و باید در حل این اختلاف کوشید.

در این پژوهش تفسیر «المنار» اولین تفسیری است که دیدگاه هایش مورد بررسی قرار گرفته است. نویسنده نشان داده است که مفسران المنار، اسلام را دین عقل و فکر معرفی می کنند که با بیان علت تشریح احکام و اقامه برهان بر بطلان شرک و دعوت به ایمان؛ تلاش عقل را برای درک دین محترم می شمارند. هم ایشان برای عقل و دستاورد آن علم، جایگاهی بس بلند قائلند و به یافته های آن مستقل از وحی ارجح می نهند.

در مقام تفسیر قرآن، عبده و رشیدرضا بر این باورند که قرآن به مواردی از علوم مختلف و بیش از همه علوم طبیعی و تاریخ

قابل اعتماد نمی‌شمارد و به دسته‌بندی دانش علمی به دو دسته حقائق و فرضیه‌ها، می‌پردازد که در مقابل معارف قطعی قرآن، غیرنهایی و غیرقطعی بوده، به محدوده تجربه و ابزارها و شرایط مقید می‌باشند. از نظر او هرگونه تلاشی برای تطبیق دادن اشارات کلی قرآن به دستاوردهای علمی، خطایی روش‌شناختی است که حتی در صورت سازگاری علم با ظاهر آیات هم باید از انجام آن پرهیز کرد. او بهره‌مندی تفسیر از یافته‌های علمی را در این می‌داند که با تدبیر در نشانه‌های خداوند که علم در آفاق و انفس کشف می‌کند. گستره مدلولات قرآنی مان را در ذهنیت خود توسعه بخشیم.

او خود در مقام تفسیر آیات، در موارد بسیاری بی‌آنکه توضیحی علمی یا غیر آن برای آیات بدهد، می‌گذرد. با این حال در تفسیر پاره‌ای از آنها به یافته‌های علمی استناد می‌کند. او در موارد دیگری نیز از آنچه در مقام بحث و نظر عنوان کرده و از تطبیق دادن قرآن با علم کلاً نهی کرده است، تخلف می‌ورزد و به رغم اینکه در مواردی حتی به حقائق روشن علمی اعتماد نمی‌کند، در مواردی دیگر به تطبیق آیات با یافته‌های علمی می‌پردازد. او در تفسیر سه دسته از آیات، آسمان‌های هفتگانه، شهاب‌های آسمانی و خلقت آدم، که به ظاهر با علم ناسازگار می‌نمایند، به ظاهر آیات پایبند می‌ماند و علم را غیرقطعی معرفی می‌کند. او دو موضوع شهاب‌ها و خلقت آدم را در شمار امور غیبی معرفی کرده، در نتیجه از چگونگی و کیفیت آن ابراز بی‌اطلاعی می‌کند و به همین دلیل هم راهی برای تعیین آن متصور نمی‌داند.

تفسیر المیزان در این پژوهش جایگاه ارجمندی دارد، دیدگاه نویسنده را درباره موضوع کتاب از نگاه علامه طباطبایی می‌شود چنین گزارش کرد. علامه طباطبایی عقل را شریف‌ترین نیرو در وجود انسان می‌خواند که در قرآن در بیش از سیصد مورد مردم را به استفاده از آن دعوت کرده است. ایشان در عین آنکه خطاپذیری تفکر منطقی را منکر نمی‌شوند، به کارگیری آن را در تفسیر قرآن معتبر می‌شمارند. ایشان علوم طبیعی را روشنی بخش قسمتی از مجهولات بشر می‌دانند اما کارایی آن را نیز تعیین می‌کنند و از محدودیت هایش غفلت نمی‌ورزند. در مقام تفسیر، در مواردی که یافته‌های علم با ظاهر آیات قرآن هماهنگ است. در تبیین مراد و مفهوم آیه از مطالب علمی گاه به اختصار، گاه به تفصیل و گاهی با ارجاع دادن به کتاب‌هایی علمی، مدد می‌گیرند. اما در موارد بسیاری نیز تنها با ارائه توضیحاتی بسیار ساده و معمولی از کنار آیات می‌گذرند. ایشان در بحث از تضاد علم و دین معتقدند قرآن با علم مخالفت ندارد.

بدانجا که با تکرار موضوع، از تکرار مجدد بحث علمی با برخی اضافات نمی‌پرهیزد و حتی در مواردی که مناسبتی وجود ندارد خود به طرح آن اقدام می‌ورزد. طنطایوی سخنانش را در لابلای تفسیر قرآن که نزد مسلمانان محترم و مقدس است، گنجانیده تا بلکه ایشان بدون هراس از کفرآمیز بودن آن، بدان گوش فرا دهند و بپذیرند.

از نظر طنطایوی، قول به مخالفت علم و دین، بر خاسته از جهل و نادانی عالمان گریزان از دین و دینداران ناآشنا با علم است.

در کنار دیدگاه کلی او در این موضوع، به بررسی روش تفسیری اش ذیل سه دسته آیات پرداخته شده است؛ اول آیاتی که به هفتگانه بودن آسمانها اشاره دارند. او در این قسمت به تأویل قرآن و تطبیق آیات با علم جدید پرداخته است؛ دوم آیاتی که چگونگی خلقت اسلام را تبیین می‌کنند که در اینجا او معلومات بشر در این باره را قطعی ندانسته، در عین حالی که بیان قرآن را در آفرینش آدم از خاک و همسرش از او صریح می‌داند، چگونگی این آفرینش را نامعین می‌داند، لذا هیچیک از اقوال علمی را در این خصوص بر نمی‌گزیند و بر نتیجه گیری کلامی از این آیات یعنی وحدت تمام بشر تأکید می‌کند. دسته سوم آیات مورد بررسی آنهایی است که شهاب‌های آسمانی را تیرهایی برای راندن شیاطین معرفی کرده‌اند. مفسر الجواهر در عین اینکه این امر را ممتنع ندانسته است با وجودی تصریح می‌کند علم هنوز آن را اثبات نکرده است، معنایی مجازی نیز برای آن عنوان کرده، آیات را تأویل نموده است.

«فی ظلال القرآن» تفسیر دیگری است که در این پژوهش ابعاد عقل‌گرایانه آن کاویده شده است، گزینه موضع سید قطب را بر پایه گزارش‌های نویسنده چنین می‌شود رقم زد: سید قطب عقل را محترم می‌شمارد اما بر محدودیت‌های آن در فهم شریعت تأکید کرده، مجال اصلی آن را در شناخت نوامیس هستی و عادی ماده می‌داند. از نظر او، این سخن که «عقل و وحی هم سنگ هستند» چراکه هر دو ساخته خداوند می‌باشند و در نتیجه باید باهم مطابقت داشته باشند و اینکه عقل در تشخیص درست از نادرست هم‌ردیف وحی است، باطل می‌باشد و آن را مورد انتقاد قرار می‌دهد. در عین حال در بیان جایگاه علم در اسلام اشاره می‌کند که قرآن بشر را به تفکر در طبیعت دعوت کرده، طریقه درست اندیشیدن را به او آموخته و بندهای خرافه و خیال را از او گسسته، آنگاه آزادش گذاشته تا در طبیعت به تحقیق و تجربه بپردازد. تفسیر فی ظلال در عین حال که جایگاه علم را در حیات انسان مهم تلقی می‌کند، در عرصه تفسیر آن را

کرده اند. انتخاب آیات مربوط به غیب برای بخش دوم از آن رو است که پیشرفت علوم، تفسیر مفسران را از بسیاری از پدیده های هسنی که روزگاری غیبی و خارق العاده تلقی می شدند، با ارائه تفسیری علمی، دگرگون ساخته و بسیاری از غیر ممکن های تصویری را ممکن ساخته است. نویسنده در این بخش کوشیده است تا نشان دهد که علم چگونه در نگرش مفسران در تفسیر این آیات تحول ایجاد کرده و روشن کنند که آنان که از یکسوی به علم باور داشتند و از یکسوی به اموری غیبی به عنوان یکی از ارکان ایمان در تفسیر این آیات چه کرده اند. آیا در این بخش نیز به تمثیل و مجاز در برابر علم گراییده اند یا این موضوعات را از محدوده علم خارج دانسته اند.

تفصیل دیدگاه های عرضه شده در این کتاب فرصتی دیگر می طلبد. در پایان این نگاه گذرا به کتاب یادآوری کنیم که تحقیق خانم نفیسی پژوهشی است دقیق و خواندنی بویژه فصل اول کتاب که بواقع مطالعات عرضه شده در آن زمینه کتابی مستقل را دارد.

علی محمد علوی

روضة الانوار عباسی، ملا محمد باقر سبزواری، مقدمه و تصحیح و

تحقیق: اسماعیل چنگیزی
اردهای، نشر میراث مکتوب،
۱۳۷۷، زمی، ۹۰۹ ص.

روضة الانوار عباسی
(در اطلاق و تفسیر کتواری)

آیت
علامه سبزواری
مکتبته اقدس
تصحیح نین
امیران پیکری اردبیل

ملا محسن فیض بوده است و مانند آن دو، گرایش عرفانی داشته و حتی مورد تعریض بعضی قشربون قرار گرفته است. البته محمد باقر سبزواری مورد حمایت شاه عباس دوم، پادشاه بالباقت و با فرهنگ زمان خود بود و منصب شیخ الاسلامی یافت؛ هم چنانکه شیخ بهایی در زمان شاه عباس اول منصب شیخ الاسلامی داشت. عالمانی چون شیخ بهایی و سبزواری قدرت مشروع خود را در حمایت از حقیقت و عدالت و برای جلوگیری از تندروی و فتنه گیری قشربون به کار می گرفتند؛ چنانکه خود محمد باقر سبزواری می نویسد: «باید کنترل بر خودسری های بعضی عالم نمایان وجود داشته باشد».

ایشان سپس در تبیین روش حل تعارض بین این دو دسته دانش، نظرات علمی را به دو دسته مسلمات و فرضیات و آیات قرآنی را نیز به دو دسته آیاتی که تحمل معانی متعدد را دارند و آنهایی که به معنای خاصی تصریح می کنند، تفسیر می نمایند و ابراز می دارند که در جایی که یافته های علمی قطعی است و در مقابل آیات هم تأویل پذیرند، می توان به تطبیق آنها با علم دست زد. در بررسی موردی، علامه در تفسیر آسمان های هفتگانه و شهاب های آسمانی با معتبر دانستن یافته های علمی، تفسیر گذشتگان را از آنها مورد تجدیدنظر قرار می دهند. در عین حال در جایی که مضمون آن دو با هم سازگار نمی نمایند و در عین حال دیدگاه هیچیک (علم و قرآن) را نیز نمی توان به گونه ای تأویل کرد تا توافق حاصل آید، توقف می کنند و تبیین آن را به آینده وامی گذارند، چنانکه در تعیین مصداق هفت آسمان سکوت می کنند. در بحث از خلقت آدم، ایشان با وجودی که آیات مربوط به این موضوع را دارای ظهوری قوی می دانند، نص آن را نیز تأویل ناپذیر تلقی نمی کنند اما از معنای ظاهری نیز به مجاز نمی گریند چرا که یافته های علمی را در این باره فرضیه های حدسی معرفی می کنند که در بسیاری از موارد از اثبات مدعای خود قاصر می باشد، لذا نمی تواند قرینه ای برای منصرف کردن معنا از حقیقی به مجازی باشد.

در نهایت، ایشان قرآن را کتاب علم نمی دانند و توضیح می دهند که هدفش از اشاره به مطالب علمی عبرت گرفتن مردم است.

آنچه آمد خلاصه ای بود از آنچه در بخش اول از فصل دوم بدان پرداخته شده است. در بخش دوم به بررسی، تفسیر آیاتی پرداخته شد که موضوع آنها در شمار امور غیبی است و متعلق به عالم ماوراء ماده تلقی می شوند. نویسنده این موارد را دو قسم کرده است: یکی، معجزات پیامبران، امداد های غیبی، عذاب های الهی و دیگر امور خارق العاده که در شمار این امور غیبی هستند و اغلب در قالب داستان بیان شده اند. از آنجا که خود داستان های قرآن از موضوعات مورد بحث علوم قرآنی در دوره معاصر می باشند، در این بحث از یکسو دیدگاه های مفسران در باره قصص به طور کلی مورد تحقیق قرار گرفته و از سوی دیگر تفسیر مفاد غیبی و خارق العاده آن بررسی شده است. دسته دوم آیات مورد بررسی در این بخش آیات مربوط به جن و ملائکه و شیطان می باشند؛ که به علت تفاوت موضوع این دو دسته آیات (معجزات ... و ملائکه ...) آنها را مجزا آورده اند و به دلیل همسنخی آنها از حیث غیبی بودن و پیوستگی دیدگاه های مفسران در این دو بحث، آنها را در پی هم یاد

(ص ۶۰۲-۶۰۳)

اشاره به منصب محمدباقر سبزواری از این جهت بود که دانسته شود نوشتن کتابی در حکمت عملی و آیین کشورداری به قلم او مناسب و موجه بوده است. باید دانست هم چنانکه مصحح کتاب در مقدمه مفصل خود اشاره کرده اند، جریانات اندیشه سیاسی در اسلام یکی طریقه شریعتمداران و فقیهان بوده است، دیگر متفکران عقلی مسلک، سوم سیاست نامه نویسان [عمدتاً بر اساس آیین نامه های سیاسی عصر ساسانی] (ص ۱۸-۳۴) و روضه الانوار عباسی تلفیقی است از همه اینها؛ چنانکه در آن هم از احادیث و تفاسیر و قصص انبیا مطالبی آمده و هم مطالبی از سیاست نامه نظام الملک و چهار مقاله نظامی عروضی و اخلاق ناصری خواجه نصیر و مقامات ابونصر مشکان (استاد بیهقی مورخ) و هم حکایاتی از جوامع الحکایات عوفی ... و به همین سبب نثر آن نیز یک دست نیست، گرچه همه جا خواندنی و مفهومی است و از جمله کتاب های خوش عبارتی است که علمای عصر صفوی نوشته اند، و به هر حال به یکبار خواندن می ارزد.

نباید بپنداشت که چون سبزواری یک عالم دینی عصر صفوی بوده و شخصاً نظریه سیاسی خاصی نداشته کتابش به کلی تهی از فواید است. واقع این است که او بر اثر مطالعات وسیع (از جمله حکمت و عرفان، علاوه بر فقه و حدیث و تفسیر) و نیز تجارب عملی و اطلاعات مستقیم، دریافت های درستی از سیاست دارد. به بعضی عبارات او اشاره می کنیم:

«دانا یان و اصحاب تجارب دانند که اگر چند روزی مزاج جهان آرمیده باشد، مواد فساد ذخیره است و قدری کلی از آن جمع می شود و هیچ کس و هیچ چیز بر یک حال نمی ماند و پیشتر کسی خبر دار نمی شود که از فلان ناحیه دشمنی قوی به حرکت در خواهد آمد، مانند بیماری که پیش از حدوث آن خبر به کسی نمی رسد بلکه اثر آن به یک ناگاه ظاهر می شود». (ص ۷۲۵)

«شاه طهماسب [اول] ... در زمان دولت خود طریقه قناعت و خفت معاش معمول ساخته بود ... و در اکثر بلاد شیعه مقررات و مرسومات جهت درویشان و یتیمان مقرر بود». (ص ۴۷۱) «شاه عباس [اول] ... در ایام دولت خود در اجرای مسلک قناعت اهتمام تمام می نمود و با اسراف و تبذیر بسیار بد بود و خود اکثر اوقات لباس های بی تکلفانه می پوشید و در تخفیف خرج های خود می کوشید تا مردم آن طریقه را قدوه سازند و اگر از خواص و مقربان ... جامه ای به تکلف به نظر آن حضرت می رسید کمال طیش (=تندی) و رنجش اظهار می فرمود». (ص ۴۷۱)

ملاحظه می شود که این عالم شیعی با دیدی مصلحت گرایانه

و عملگرایانه با سیاست و حکومت صفوی برخورد کرده است. باید توجه داشت که صفویه به عنوان شیعیان غالی و مرشدهای صوفی سرکار آمدند اما برای قوام و استقرار حکومت نیاز به فقیهان داشتند. این است که از عصر طهماسب اول علما قدرت یافتند. خصوصاً چون در آن ایام به تعداد کافی عالم شیعی ایرانی وجود نداشت، لذا از عراق و جبل عامل و بحرین علمای زیادی به ایران روی آوردند. در نسل بعد (یعنی عصر شاه عباس اول و دوم) عالمان ایرانی تربیت شدند که مشرب حکمی و عرفانی هم داشتند و حتی کسانی از فرزندان عالمان عرب نژاد، روحیات ایرانی یافتند؛ مثلاً شیخ بهایی علاوه بر فقهات و فتوا و شیخ الاسلامی، و مهندسی و ریاضیدانی، اهل حکمت و عرفان هم بود و بالحن حافظ و طنز عبید نظم می سرود و نثر می نوشت. سبزواری نیز از این گروه علمای شیعه عارف مشرب است. البته در نسل بعد که فعلاً مورد بحث ما نیست - یک عکس العمل قوی علیه عرفان پدید آمد و کسانی همچون ملا محمد طاهر قمی و علامه محمدباقر مجلسی با بقایای تصوف و حتی عالمان عرفانی مشرب در افتادند. البته در اواخر صفویه قشربونی پدید آمدند که حتی بر علامه مجلسی هم می تاختند و مقبره ابونعیم اصفهانی را که از اجداد مجلسی بود، ویران کردند و علامه مجلسی با وجود قدرت شیخ الاسلامی کاری نتوانست بکند. این را از این جهت یادآوری نمودم که بعضی این قضایای تندروی را به شخص محمدباقر مجلسی نسبت می دهند، اما موج قوی تر از این حرف ها بوده است.

به هر حال این مربوط به نسل بعدی است. در عصر محمدباقر سبزواری (که همزمان با محمدتقی مجلسی بوده است) هنوز علمای وسیع النظر و عارف مشرب قدرت داشتند، اما نمونه های کوته اندیشی و قشریگری داشت پدید می آمد و خود را نشان می داد. این است که محمدباقر سبزواری به عنوان یک فقیه صاحب نظر و عالم صاحب فتوی و عارف روشن بین با یک دید وسیع همه جوانب را در نظر می گیرد. چنانکه به صوفی نمایان بی صفا و «جاهلان متصوفه» می تازد (ص ۳۰۰) و این همان روشی است که مجلسی دوم بعدها در عین الحیوة در پیش گرفته و بر «شال پوشی» و فقر و نفی اسباب ظاهری حمله کرده، و گفته است آنچه در شرع مذموم است دنیاپرستی است و حرامخواری و نه کسب و کار و مال حلال.

مرحوم مطهری نوشته است که اگر فقیهان شیعی در حکومت صفوی دخالت نیافته بودند، جنبش صفویه نیز چیزی مثل علویان یا درویش شامات می شد. لذا نیرو گرفتن فقیهان در حکومت صفوی به معنی پس رفتن صوفیان بود، مضاف بر اینکه

خشک اندیشان زورگو منع نشوند «طغیان کنند و شرایشان به علما و فضلا برسد» و طلیعه پیدایش امواج فتنه را می دیده که هشدار داده است: «جاهلان قوت گرفته اند و از روی کم عقلی و کم دانشی یا حب دنیا و ریاست، اعتقادات باطله و مذاهب سخیفه احداث کرده اند». (ص ۶۰۲)

چون از دیرباز در ایران دین و دولت توأمان بوده است، سبزواری می گوید اگر با گسترش جهل و قوت جاهلان سستی در دین پدید آید، حکومت نیز سقوط می کند و این پیش بینی بسیار درستی بود. حکومت صفوی که در عصر فرمانروایان روشن اندیش همچون شاه عباس اول و دوم هم قدرت داشت و هم ثروت و امنیت در زمان شاه سلطان حسین به روزی افتاد که محمود افغان آن بلا را سر مردم اصفهان از شاه تا گذا و از علما تا عوام آورد و سپاهی و بازاری را به خواری کشید. اینک عبارت سبزواری: «... روز به روز این طبقه باطله رواج گیرند و بر دانیان غالب آیند و بیشتر خلق به طرف ایشان مایل شوند و خنل های عظیم در دین به هم رسد و چون ضعف به دین راه یابد، ملک نیز بر سر آن شود». (ص ۶۰۳)

اکنون نگاهی اجمالی به فهرست کتاب ها می اندازیم:

* مقدمه مصحح (ص ۴۹-۱۱) بسیار پر مطلب است. تصحیح کتاب بر اساس نسخه دستنویس مؤلف و مقابله نسخه چاپ سنگی ۱۲۸۵ق و یک نسخه خطی دیگر صورت گرفته است. (ص ۴۶-۴۷)

اصل مقدمه کتاب در بیان احتیاج آدمیان در زندگانی به پادشاهان (=حاکمان) است.

آنگاه کتاب در دو قسم که یکی اخلاق و حکمت عملی و سلوک است (ص ۱۰۱-۵۰۲) و دومی در مراعات قواعد و آداب پادشاهی (=حکومت) می باشد. (ص ۵۰۳-۸۶۳)

فهارس کتاب خوب تهیه شده و شامل روایات و اشعار و اعلام و جای ها و کتاب ها می شود. کاش مفردات فنی و مصطلحات و کلمات کلیدی را هم استخراج می کردند تا کمکی برای یافتن مطالب باشد.

از جمله مطالب ارزشمند کتاب ترجمه عهد علی بن ایطالب (ع) به مالک اشتر (ص ۸۲۳ به بعد) و نیز ترجمه نامه طاهر ذوالیمینین برای پسرش عبدالله است. (ص ۷۶۰-۷۷۴) بعضی محققان مضامین این دو نامه را تطبیق و برداشت هایی کرده اند (رک: شرح نهج البلاغه، چاپ مرحوم محمدتقی دانش پزوه).
توفیق ناشر و مصحح را آرزو مندیم.

علیرضا ذکاوتی قراگزلو

○

خود صوفیان صفوی اکثر طریقه های صوفیانه قبل از خود را در حد توان سرکوب و تضعیف کرده بودند. شاید هم فقیهان در میان صوفیان کسانی را می دیدند که تقید استواری به شریعت ندارند و هم شاهان صفوی در سران صوفی قزلباش خودسری هایی را مشاهده می کردند که می بایست تعدیل شود و چه بهتر که این تعدیل به دست شریعتمداران باشد. البته عالمان شیعی ایرانی تبار، در مرحله اول ضمن آنکه تصوف فرقه ای و خرقة ای را قبول نداشتند، از عرفان معتدل دفاع می نمودند. (نمونه: محمدتقی مجلسی و محمدباقر سبزواری و ملامحسن فیض)

مصحح محترم به این نکته توجه نکرده و محمدباقر سبزواری را فقط در مقام قدح و ستیزه جویی نسبت به متصوفه نشان می دهد؛ حال آنکه ستیزه جویی بر حق سبزواری علیه کسانی بوده است که از روی جهالت و یا جاه طلبی با عالمان و عارفان راستین در می افتاده اند. سبزواری از متصدیان امور می خواهد که از طغیان اینگونه قشریان جاهل و مردم آزار جلوگیری نماید. این عبارات را بخوانید:

«بر پادشاه ترویج مساجد و معابد و مواضع دعا لازم است. پس باید در این باب جماعتی که اهلیت و قابلیت نداشته باشند، ایشان را از محراب و منبر متقاعد سازند تا اضلال خلق نکنند و آفت جهل مرکب ایشان به عوام الناس و مردم ضعیف العقل سرایت ننماید... تا از اقتدای ایشان ضرری به ایمان خلق راه نیابد. چه همیشه عوام الناس نظر بر پیشنمازان و واعظان می دارند... و هرگاه مردم که به قلت دانش و صلاح موسوم باشند در این امور دخیل شوند، به جهت حب ریاست و صرف قلوب عوام احکام و احادیث را بر مطالب خود حمل نمایند... و بسیار باشد که احادیث بر سبیل خدعه و تلیس وضع نمایند و هر باطلی که خواهش آن داشته باشند به تأویلات بعیده، نصوص شرع را موافق آن سازند... و بسیار باشد که علما و دانشمندان را تفسیق کنند... بلکه تکفیر نمایند و قدح در دین های فضلا کنند تا عوام را از جانب ایشان رمیده سازند و رواجی در کار خود تحصیل کنند».

«اگر فاضلی نظری در کتب صوفیه جهت اطلاع بر مذاهب ایشان... کرده باشد گویند فلانی صوفی است و صوفیه همه کافرنند، و اگر کسی اطلاع بر کتب حکما و علوم فلسفی داشته باشد، گویند فلان حکیم است و کافر است و تهمت ها زنند. و در همه زمان این قسم کسان بسیار باشند و در زمان ما نیز هستند و این گروه بدترین خلقند و منتظر فرصتند». (ص ۶۰۲)

ملاحظه می شود که سبزواری از مطالعه کتب صوفیه و اطلاع به علوم فلسفی دفاع می نماید و می افزاید چنانچه دار و دسته

